

میرحاشم محمد

رسائل

اعتماد السلطنہ

شامل بیست و چار رسائل



اولین تحولی که در تاریخ نویسی ما پیش آمد نتیجه آشنایی ما با روشهای فرنگی بود. یعنی از زمان ناصرالدین شاه، اعتماد السلطنه به سبب این که چند سال در خارج زندگی کرده بود و با روشهای فرنگی و علوم جدید آشنا شده بود شروع کرد به این که کتابهایی را بر اساس روش علمی فرنگی بنویسد....

تواریخی که در گذشته داشتیم بیشتر کارنامه سلاطین بود و در کتابهای تاریخی توجهی به مردم و شکل زندگی آنها نمی شد در حالی که در تاریخ نگاری فرنگی بیشتر به این مسائل می پرداختند. به نظر من کتابهای اعتماد السلطنه آغاز حرکتی است به سوی تاریخ به معنای حقیقی آن.

● شادروان دکتر عبدالحسین نوائی

اگر با آنها که امروز محشورم اغلب قدر مراندانند ممکن است بعد از صد سال دیگر که رسم برپانمودن مجسمه دانشمندان در ایران برقرار شود فرضا که از فلزات گرانبها و احجار نفیسه به پاداش خدمات علمیه که نموده ام مجسمه مرانسازند اقلاً از گل و گچ آن را مجسم دارند.

● محمد حسن خان اعتماد السلطنه



انتشارات اطلاعات



رسائل اعتماد السلطنه

شامل بیست و چهار رساله

تدوین

میرهاشم محدث

استادیار دانشگاه تهران



انتشارات اطلاعات

تهران - ۱۳۹۱

سرشناسه: محدث، میرهاشم، ۱۳۳۱ - ، گردآورنده
عنوان و نام پدیدآور: رسائل اعتماد السلطنه: شامل بیست و چهار رساله / تدوین میرهاشم محدث
مشخصات نشر: تهران: اطلاعات، ۱۳۹۱
مشخصات ظاهری: ۵۰۴ ص.
شابک: 978-964-423-883-3
وضعیت فهرست نویسی: فیبا
یادداشت: کتابنامه: ص. ۴۵۵ - ۴۵۷
یادداشت: نمایه
موضوع: اعتماد السلطنه، محمد حسن بن علی، ۱۲۵۹ - ۱۳۱۳ ق. - خاطرات
موضوع: ایران - تاریخ - قاجاریان، ۱۱۹۳ - ۱۳۴۴ ق. - تاریخ نویسی
شناسه افزوده: مؤسسه اطلاعات
رده بندی کنگره: ۱۳۹۱ ۶۳ الف / ۱۳۹۱ DSR
رده بندی دیویی: ۹۵۵/۰۷۴۵
شماره کتابشناسی ملی: ۲۸۱۷۹۷۸



انتشارات اطلاعات

تهران: خیابان میرداماد، خیابان نفت جنوبی، روزنامه اطلاعات، شماره پستی ۱۵۴۹۹۵۳۱۱۱
تلفن: ۲۹۹۹۳۴۵۵-۶
تلفن دفتر توزیع و فروش: ۲۹۹۹۳۲۴۲
فروشگاه مرکزی: بزرگراه حقانی، روبروی ایستگاه مترو، ساختمان روزنامه اطلاعات، تلفن: ۲۹۹۳۶۸۶
فروشگاه شماره (۱): خیابان انقلاب اسلامی، روبروی دانشگاه تهران، تلفن: ۶۶۴۶۰۷۳۴

د رسائل اعتماد السلطنه (شامل بیست و چهار رساله)

تدوین میرهاشم محدث

حروف نگار: علیرضا مصلحتی
طراح جلد: رضا گنجی
حروف نگاری، چاپ و صحافی: مؤسسه اطلاعات
چاپ اول: ۱۳۹۱
شمارگان: ۲۱۰۰ نسخه

قیمت: ۸۵۰۰ تومان

ISBN: 978-964-423-883-3

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۲۳-۸۸۳-۳

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است. Printed in Iran

تقدیم به
استاد دکتر حسن انوری

فهرست

مقدمه.....	۹
۱- جغرافیای نور.....	۱۵
۲- جغرافیای قلعه نور.....	۷۵
۳- جغرافیای قدیم و جدید طالقان.....	۱۰۱
۴- جغرافیای جاجرود.....	۱۳۳
۵- مختصر جغرافیای نمارستاق.....	۱۳۹
۶- راه کجور.....	۱۴۷
۷- کلاردشت.....	۱۵۱
۸- جغرافیا و تاریخ دره لار.....	۱۶۱
۹- دوشان تپه.....	۱۷۹
۱۰- قیراط الماس فی ترجمه سلماس.....	۱۸۳
۱۱- تاریخ و جغرافیای ورامین (یا شکار مسیله).....	۱۹۹
۱۲- قلعه ایرج ورامین.....	۲۱۷
۱۳- احوال بلوک مال امیر (مالمیر).....	۲۲۱
۱۴- تنمة البیان فی تاریخ الافغان.....	۲۳۱
۱۵- سفرنامه طالقان.....	۲۵۵

۲۶۱.....	۱۶- شرح بعضی منازل و سفر سوادکوه.....
۲۷۳.....	۱۷- رساله امیریه یا قواعد نظام.....
۲۹۱.....	۱۸- کلید استطاعت.....
۳۵۹.....	۱۹- تغییر وضع دارالخلافه ناصری.....
۳۷۷.....	۲۰- قانون تسهیل ساختن طرق و شوارع.....
۳۸۷.....	۲۱- تعیین حدود احترامات سفرا در ایران.....
۳۹۳.....	۲۲- شرح بیرقهای دولت ایران.....
۳۹۷.....	۲۳- کاداستره یا رساله علویه.....
۴۳۳.....	۲۴- غصن مثمر در ترجمه ولتر.....
۴۵۵.....	منابع.....
۴۵۷.....	نمایه.....

مقدمه

محمد حسن خان اعتماد السلطنه (۲۱ شعبان ۱۲۵۶ - ۱۸ شوال ۱۳۱۳) برای اهل تحقیق در زمینه تاریخ و جغرافیا نامی آشناست و نیازی به معرفی او نیست. او در طول عمر پنجاه و هفت ساله خود توانست بیش از چهل جلد کتاب و چندین رساله بنویسد و مشوق و محرک دیگرانی بشود که زیر نظرش آثاری خلق کنند و سالها مدیریت چندین روزنامه را داشته باشد.

سرگذشت اعتماد السلطنه در اغلب مراجع عمومی هست و در بیشتر کتابها و خاطرات عصر ناصری به احوال او اشاره شده است و نیازی به معرفی او نیست. برای آگاهی کسانی که او را نمی‌شناسند چند سطری نوشته می‌شود.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه پسر چهارم علی خان مقدم مراغه‌ای روز بیست و یکم شعبان ۱۲۵۶ قمری^۱ در تهران به دنیا آمد و روز نوزدهم شوال (سیزدهم فروردین) ۱۳۱۳ قمری قریب یک ماه قبل از قتل ناصرالدین شاه درگذشت. در سال ۱۲۶۷ از مدرسه دارالفنون فارغ التحصیل شد و در سال ۱۲۶۸ وکیل نظام گشت و به تدریج مناصب نظامی را پیمود تا در سال ۱۲۷۵ به رتبه سرهنگی نایل آمد. در سال ۱۲۸۰ به سمت نماینده نظامی در سفارت ایران برای مدت دو سال به پاریس رفت که

۱. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل اعتماد السلطنه: «۱۲۵۹».

چهار سال شد. در این مدت توانست به تکمیل زبان فرانسه و اخذ معلومات جدید دست یابد. در سال ۱۲۸۴ به ایران بازگشت و به مترجم حضوری دربار تعیین شد. در ۱۲۸۷ اداره امور روزنامه رسمی و بعد ریاست دارالترجمه به او واگذار و به «صنیع الدوله» ملقب شد. بعد به ترتیب در ۱۲۹۰ معاون وزارت عدلیه و در ۱۲۹۸ رئیس دارالتألیف و در ۱۲۹۹ عضو مجلس شورای دولتی و در ۱۳۰۰ وزیر انطباعات گردید. در ۱۳۰۴ ملقب به اعتمادالسلطنه شد. علاوه بر این سمتها مدتها محتسب شهر تهران و متصدی بنائی عمارات سلطنتی و مقاطعه آنها را هم در عهده داشت. انتظار داشت که روزی صدراعظم ایران هم بشود اما به علت روسوفیلی هیچگاه به این پست دست نیافت.

دوره قاجاریه از لحاظ تألیف و تحقیق کتب تاریخی و جغرافیائی یکی از دوره‌های شکوفای تاریخ ایران است. بدون شک خدمات اعتمادالسلطنه در این شکوفائی نقش بسزائی دارد چون او در زمینه کارهای فرهنگی پرکار، مدیر و علاقمند به تحقیقات ادبی بود. در مدت اداره امور دارالتألیف و دارالترجمه با کفایت تمام توانست کتب زیادی را تألیف یا ترجمه کند و جمعی کثیر از فضلا و دانشمندان عصر را در حلقه علمی و ادبی دور هم جمع کند و چون از پشتیبانی خاص شاه برخوردار بود مصدر خدمات گرانقدر و مهمی واقع شد زیرا که شاه به نشر معارف و طبع کتب علاقه مخصوص و وافی داشت. گزارشهایی که او از کار مجالس دارالتألیف و دارالترجمه منظمأ به عرض شاه می‌رسانیده است مؤید بر طرز کار مرتب و علاقه سرشار و مراقبت او است. به همین ملاحظات بود که به علت شهرت علمی به عضویت مجمع جغرافیائی پطرزبورغ انتخاب شد.

اعتمادالسلطنه به تحقیق مباحث تاریخی و شناختن آثار قدیمی علاقه داشت. در سفرهایی که همراه شاه بود از مساجد و مدارس و قلاع و بقاع قدیم بازدید می‌کرد و در باب آنها به تجسس می‌پرداخت و همراهان را به نسخه برداشتن از کتیبه‌های قدیمی آنها مأمور می‌کرد. مخصوصاً به جمع کردن سکه‌های اسلامی و غیراسلامی تعلق خاطر پیدا کرده بود. از میان زبانهای اروپائی زبان فرانسوی را می‌دانست و با زبان عربی آشنا بود و از یادگیری و تکمیل آن در سراسر عمر غافل نماند.

اعتمادالسلطنه آداب و عبادات اسلامی را محترم می‌شمرد و فرائض را بجا

می آورد و حتی اعتقادش به خرافات دینی بدان حد بود که شفا یافتن خود از بیماری سخت درد گلو را از برکت آب تربت می دانست.^۱

علاوه بر کتابهای متعددی که اعتمادالسلطنه نوشته مدیریت و سرپرستی سه روزنامه را هم به عهده داشت که از بهترین روزنامه های ایران بوده اند. این روزنامه ها عبارتند از: روزنامه ایران (از ۱۲۸۸ تا مرگ او)، روزنامه مریخ (۱۲۹۶ و ۱۲۹۷) و شرف (از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۹).

استاد فقید ایرج افشار درباره اعتمادالسلطنه مرقوم فرموده اند: «اعتمادالسلطنه پس از ۶۴ سال زندگی در تهران به مرض سکتہ در سیزدهم عید نوروز سال ۱۳۱۳ داعی حق را لبیک اجابت گفت».^۲ در حالی که آقای سیدعلی آل داود مرقوم فرموده اند: «اعتمادالسلطنه سرانجام در ۵۳ سالگی به سکتہ قلبی درگذشت».^۳ استاد افشار تولد او را در ۱۲۵۶ و استاد آل داود در ۱۲۵۹ می دانند.

علت مرگ اعتمادالسلطنه هم در منابع مختلف گوناگون است: سکتہ، مرض قند، چاقی مفرط، مسمومیت توسط امین السلطان، و بالاخره ابتلا به سفلیس.

درباره انتساب این آثار هم به اعتمادالسلطنه تشتت اقوال وجود دارد. عده ای تمام این نوشته ها را تألیف خود او می دانند، برعکس عده ای می گویند که او اصلاً سواد خواندن و نوشتن نداشته. استاد فقیدم دکتر عبدالحسین نوائی اعتقاد داشت که بزرگترین جرم اعتمادالسلطنه این است که نوشته و نوشته و نوشته. او هم اگر مثل سایر شاهزادگان یا درباریان می خورد و می برد و عیاشی و وطن فروشی می کرد به وی جایزه می دادند و جزء قهرمانان به حساب می آمد. این بی انصافیها فقط بعد از مرگ او نبود بلکه در زمان زندگیش هم بوده چون خودش می نویسد: «و زحمات چندین ساله مرا که در عالم علم و مدنیت معروف است هیچ پندارند و بارها این کار شده و من از آن دلتنگ نشده ام بلکه بر جهل جاهلان ترحم نموده بیشتر از پیشتر درصدد برآمده ام که راه آگاهی و اطلاع آنها را باز نمایم و دری از دانش به روی ایشان بگشایم. این ذره بی مقدار و ضعیف خاکسار اگر تحمل این قسم زحمات نموده و زیاده از چهل سال

۱. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، مقدمه استاد ایرج افشار.

۲. روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه، مقدمه تجدید نظر شده، ص ۵.

۳. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ذیل مدخل اعتمادالسلطنه.

تمام زندگانی خود را صرف تحصیل کرده و جهاً من الوجوه به عیش و تنعم که جوانی داعی آن است نپرداخته و با ادای تکالیف نوکری در سفر و حضر، آنی از آموختن غفلت نورزیده متجاوز از سی جلد کتاب در علوم متنوعه خاصه در جغرافیا و تاریخ طبع و تألیف نموده و منتشر ساخته خداوند تبارک و تعالی گواه است که منظوری و مقصودی نداشته جز این که به پارسی‌زبانان دنیا دو خدمت کرده باشم: اول آن که سبک و اسلوب انشاء و مراسلات سابقه را که فهم آن برای قاطبه مردم مشکل می‌نمود جرح و تعدیل نمایم و رسم مغلق‌نویسی و قید به سجع و قافیه را براندازم. ثانی آن که به نشر معلومات مهمه پردازم.... بالجمله دانشمندان فاضل متبحر از هر ملت که یافتم دور خود جمع کردم و به قدر استطاعت کفالت ایشان نموده و می‌نمایم و زیاده از چهار هزار جلد کتاب از هر زبان از فرنگ و هند و مصر و قسطنطنیه خریدهام و به اعانت آن اشخاص و معاونت این اسباب از مدد بخت به این سعادت رسیده، اگر با آنها که امروز محشورم اغلب قدر مرا ندانند ممکن است بعد از صد سال دیگر که رسم برپا نمودن مجسمه دانشمندان در ایران برقرار شود فرضاً که از فلزات گرانبها و احجار نفیسه به پاداش خدمات علمیه که نموده‌ام مجسمه مرا نسازند اقلاً از گل و گچ آن را مجسم دارند.^۱

اعتماد السلطنه هنگامی که تصمیم به تألیف مرآة البلدان می‌گیرد از ناصرالدین شاه می‌خواهد که به حکام ولایات دستور دهد که آن حاکم از علما و دانشمندان آن ولایت بخواهد تا راجع به تاریخ و جغرافیای محل و آثار و اماکن و مساجد و بقاع و کلیه آثار موجود در آن مناطق هر چه می‌دانند بنویسند و به دارالتألیف بفرستند و خودش مشغول نگارش آن کتاب می‌شود که تا حرف جیم نوشته شده ولی اجل مهلت نداده تا آن کار ادامه پیدا کند. بدون اغراق مرآة البلدان مهمترین کتاب تاریخی جغرافیائی سرزمین پهناور ایران است - سرزمینی که بلخ و بخارا و خوارزم را هم شامل می‌شده - بعد از فوت اعتماد السلطنه و ناصرالدین شاه این نوشته‌ها به مرکز می‌رسیده که اکنون در ده مجلد ضخیم صحافی شده و فهرست مطالب آن کتابها را استاد مرحوم ایرج افشار در فرهنگ ایران زمین (ج ۱۶) نوشته‌اند. این کتابها در

۱. تطبیق لغات جغرافیائی قدیم و جدید ایران، انتشارات امیرکبیر، ص ۱۷ و ۱۸.

کتابخانه بیوتات آن زمان و کتابخانه وزارت دارائی بعد نگاهداری می شود. با تمام تلاش بیست ساله‌ای که کردم حتی اجازه ندادند نه تنها من بلکه دیگران آنها را ببینند. اگر مقصود از دستور ناصرالدین شاه و نگارش این کتابها «ترشی انداختن» بوده که الآن ترشی صد و پنجاه ساله شده و خوردنی، و اگر مقصود این بوده که خدمتی به فرهنگ این مملکت باشد حبس آنها چه معنی دارد؟ و آیا این کتابخانه زیر نظر کدام نهاد است؟ اگر این حبس اسناد در عصر قاجار می شد ایرادی نبود، اما حالا چرا؟ به بزرگی خداوند قسم چاپ هر سند و دستنوشته‌ای بر افتخارات کشور ما می افزاید.

و بالاخره «اولین تحولی که در تاریخ‌نویسی ما پیش آمد نتیجه آشنائی ما با روشهای فرنگی بود. یعنی از زمان ناصرالدین شاه، اعتمادالسلطنه به سبب این که چند سال در خارج زندگی کرده بود و با روشهای فرنگی و علوم جدید آشنا شده بود، شروع کرد به این که کتابهایی را براساس روش علمی فرنگی بنویسد. در روش جدید، دیگر افسانه‌ها و اساطیر تکرار نمی شد بلکه نتیجه تحقیقات تاریخی، باستان‌شناسی، سکه‌شناسی و سایر موضوعات مثل علوم اجتماعی مورد توجه محقق قرار می گرفت. از سوی دیگر، تواریخی که در گذشته داشتیم بیشتر کارنامه سلاطین بود و در کتابهای تاریخی توجهی به مردم و شکل زندگی آنها نمی شد در حالی که در تاریخ‌نگاری فرنگی بیشتر به این مسائل می پرداختند و به نظر من کتابهای اعتمادالسلطنه آغاز حرکتی است به سوی تاریخ به معنای حقیقی آن»^۱.

اکثر کتابها و رساله‌های او چاپ شده‌اند - البته در سالهای دور - و بعضی به صورت خطی باقی مانده‌اند. برای تسهیل دستیابی محققان صلاح دیدم مجموعه رساله‌های او را گردآوری و چاپ کنم. این جلد شامل بیست و چهار رساله از رسائل اوست. آنهایی را که قبلاً چاپ شده‌اند، در پاورقی به سال و محل چاپشان اشاره کرده‌ام و آنهایی را که خطی هستند به نسخه خطی ارجاع داده‌ام.

میرهاشم محدث

تهران - تیرماه ۱۳۹۰

۱. از مرارت روزگار تا مجله یادگار، به قلم دکتر عبدالحسین نوائی، فصل‌نامه تاریخ معاصر ایران، ش ۳۱، پائیز ۱۳۸۳.

سفرنامه طالقان^۱

چون هوای ییلاقات جلگه طهران و صفحه شمیران به واسطه غلبه گرما و اقتضای فصل از اعتدال و خوشی مایل به گرمی شده بود، لهذا موکب همایون شهریاری روز دوشنبه چهارم شوال [سنه ۱۳۰۱] انتهاز فرموده، از شمیران تشریف فرمای اوشان شد که از آنجا به صوب شهرستانک و بعضی محال ییلاقی مازندران و حدود کلاردشت حرکت فرماید.

سه شنبه پنجم در اوشان اتراق ملوکانه شد. چهارشنبه ششم قصر سلطنتی شهرستانک به قدوم همایون مشرف و مزین گردید.

سه شنبه سیزدهم از شهرستانک به طرف کلاردشت حرکت فرمودند. اول منزل به قریه گچه سر [= گچسر] نزول اجلال فرمود. چهارشنبه چهاردهم در گچه سر اتراق شد. پنجشنبه پانزدهم زیر گردنه کندوان و جمعه شانزدهم قریه سیاه بیشه مضرب خیام اردوی معلی گردید.

شنبه هفدهم در سیاه بیشه اتراق فرموده، یکشنبه هیجدهم به قریه مکارود و دوشنبه نوزدهم به مرزن آباد عز نزول ارزانی داشتند.

۱. روزنامه ایران، نمره پانصد و پنجاه و یکم، یکشنبه هیجدهم شوال ۱۳۰۱، ص ۲۲۲۱ تا ۲۲۳۰.

سه‌شنبه بیستم ساحت کلاردشت را به قدوم مبارک، رشک بهشت فرمودند. کلاردشت یکی از ییلاقات با حضارت و نصارت مازندران است. جلگه وسیعی است که کوههای اطرافش پوشیده از اشجار جنگلی است و در دامنه این کوهها قرا و مزارع و بساتین زیاد می‌باشد و تمام سطح این جلگه نیز مزروع است. رودخانه عظیمی موسوم به سرداب‌رود که منبع و سرچشمه آن از کوههای برف‌دار طالقان است، از تمام جلگه کلاردشت عبور نموده، منتهی و منصب به دریای خزر می‌شود. شرح جغرافیای کلاردشت را چهار سال قبل مفصلاً در طی روزنامجات مبارکه ایران نوشته‌ایم، حاجت به تکرار نیست.

موکب همایون متجاوز از یک هفته در کلاردشت اتراق فرموده، غالب ایام خاطر همایون به ملاحظه و اصدار جواب نوشتجات دولتی که هر روزه از طرف صدارت عظمی عرض و تقدیم می‌شد، مشغول و مصروف بود. اردوی همایون در کمال نظم و آراستگی و نعماء^۱ و ارزاق از هر قبیل در نهایت وفور و ارزانی است. امین‌السلطان وزیر دربار اعظم و رئیس اردوی همایون کمال اهتمام را در ترتیب و انتظام اردو و آسایش و ترفیه حال اهالی اردو دارند. پانصد نفر سوار خواجه و ند سپرده به امین‌السلطان که در کلاردشت و کجور سکنی دارند، روز ورود موکب همایون به کلاردشت با اسبهای بسیار ممتاز و اسلحه خوب و نهایت آراستگی و انتظام و شکوه از سان حضور مبارک گذشته، امین‌السلطان مورد مراجع ملوکانه گردید. ایل خواجه‌وند ایل معتبری است که از سه هزار خانوار متجاوز است و اصل آن از اکراد نواحی کردستان و گروس است که آقامحمدشاه شهید مغفور میرور - طاب‌ثراه - از آن نواحی کوچانیده و به این حدود آورده، سکنی داده‌اند. آحاد و افراد این ایل همه مردمان رشید پرطاقتی هستند که در سواری و پیاده‌روی، قوه و قدرتی فوق‌العاده دارند و در هنگام ضرورت، علاوه بر این پانصد سوار، می‌توانند عده کثیری دیگر پیاده و سواره کارآزموده قابل خوب برای خدمت دولت حاضر نمایند و روز به روز جمعیت و مکت و احتشاد و ایلیت آنها بیشتر و معتبرتر می‌شود. زبان این طوایف مثل اکراد گروس و کردستان ترکی و کردی

۱. نعماء = نعمتها.

است که هنوز به همان لسان قدیم خودشان تکلم می نمایند. ولی خان - سرتیپ فوج تنکابن - پسر ساعدالدوله که گیل کلاردشت یعنی رعیت بومی آنجا سپرده به مشارالیه است به واسطه حسن سلوک نسبت به رعیت و اظهار رضای مردم از او، مورد مرحمت خسروانه شده، به یک ثوب سرداری ترمه از صندوقخانه مبارکه مخلع گردید.

موکب همایون شهریاری - دام ملکه - ده روز در کلاردشت اتراق فرموده هنگام رجعت، اراده علیه ملوکانه اقتضا فرمود که از آنجا عطف عنان نموده از راه هزارچم طالقان معاودت فرمایند. لهذا روز پنجشنبه بیست و نهم شهر شوال المکرم از راهی که برحسب امر قدر قدر خسروانه ساخته و قابل عبور شده بود، موکب مسعود همایون حرکت فرموده، بعد از یک فرسخ طی مسافت و عبور از جنگل با خضرت و طراوت در کنار رودخانه سردابه رود در محلی که به رودبارک معروف است، نزول اجلال فرموده، به واسطه ناتمامی راه در این منزل دو روز اتراق کردند. ارتفاع این موقع از سطح دریای محیط دو هزار ذرع است. در این دو روزه علی التوالی مه غلیظی برمی خاست و تمام جبال و جنگلها را احاطه کرده، پرده بر نور آفتاب می کشید و لاینقطع از ترشح باران، هوا و زمین، رطوبت، و اشجار و احجار، صفا و طراوتی مخصوص داشت.

روز شنبه غره ذی القعدة الحرام [سنه ۱۳۰۱] اردوی کیوان شکوه از این منزل نهضت فرموده، همه جا به خط منحنی از میان کوه و کنار رودخانه سردابه رود که تا نیمه راه نیز جنگل بود، عبور و عروج نموده، به خرم دشت که منبع و سرچشمه سردابه رود و مضرب خیام سپهر احتشام بود، تشریف ورود ارزانی داشتند.

خرم دشت فضای مختصر سنگلاخی است که سه هزار و یکصد ذرع از سطح محیط ارتفاع دارد و در دامنه کوه مرتفعی که از شعب کوه سه هزار طالقان است، واقع و منتهی به بهمن عظیمی است که امتداد آن قریب دو فرسخ و حجمش در اغلب جاها زیاده از بیست ذرع است که آب سردابه رود از زیر این برف جاری می شود.

یکشنبه دویم [ذی القعدة الحرام ۱۳۰۱] از خرم دشت کوچ فرموده، همه را

سربالا و قریب به خط عمودی متجاوز از یک فرسخ طی راه کرده، از بهمنهای بی‌نهایت و کمرهای عظیم عبور نموده تا به قلّه کوه سه‌هزار طالقان که به تخت‌سلیمان نیز معروف است، رسیدند. ارتفاع این قلّه از سطح دریای محیط چهارهزار و پانصد ذرع است. تقریباً پانصد ذرع به اصل قلّه این کوه مانده فضائی است مشهور به حصارچال. وجه تسمیه‌اش این است که خود این فضا نسبتاً انخفضی^۱ دارد و اطرافش را کوهها احاطه کرده و حصار کشیده است. در این موقع دریاچه‌ای از آب برف کوههای اطراف تشکیل داده که تمام اوقات شبانه‌روز منجمد است مگر یکی دو ساعت نصف‌النهار که قدری یخ آن ذوب می‌شود. قریب دو فرسخ اینجا روی برف حرکت شد و این برف گویا از بدو خلقت تا به حال آب نشده باشد!

در حصارچال تکه‌بز یافت می‌شود؛ ولی چون آنجا غالباً مهب^۲ بادهای شدید است به قسمی که بسا اتفاق می‌افتد که سوار را از اسب می‌پرانند، بندگان همایون احتیاطاً به شکار تشریف‌فرما نشدند. اگرچه آن روز از میامن وجود مبارک و حسن اتفاق، باد چندانی نمی‌وزید. امروز بنه و سوار کلیّه از روی برف عبور کرد. یک کوه دیگر هم پشت سر این کوه است مسمی به دو هزار، شیربشم نیز می‌گویند. آب گرم معروفی دارد که ییلاق ساعدالدوله حاکم تنکابن و استرabad و گرگان است.

در عرض راه نرسیده به قلّه کوه سه هزار در حفره‌های طبیعی که برف، اطراف آنها را گرفته دریاچه‌های متعدد تشکیل شده است که آبهای آنها غالباً به واسطهٔ برودت هوا منجمد است.

بالجمله از قلّه کوه میل به نشیب فرموده، سرازیری و بغلّه کوه را که خیلی لغزنده و خطرناک بود و پرتگاههای مهیب داشت، در کمال سهولت طی نموده، به قریهٔ پری‌چال که اول خاک طالقان است، شرف ورود ارزانی فرمودند. ارتفاع این مکان از سطح دریای محیط دوهزار و سیصد و پنجاه ذرع است. این راه سخت صعب‌السلوک را که زیاده از شانزده فرسنگ بود، به حکم جهان‌مطاع همایون در

۱. انخفض = سرازیری پس از سربالائی.

۲. مهب = محل وزیدن باد.

مدت چهار روز طوری ساخته بودند که بار و سوار در غایت آسانی عبور کرد و الحمدلله به احدی آسیبی نرسید. فی الحقیقة اصلاح یک چنین راهی در این مدت کم از محالات به نظر می آمد و به حسب وجدان، ساختن آن در ظرف چهار پنج ماه متعسر می نمود. به حکم قضا نفاذ همایونی جمعی کثیر از رعایای تنکابن و خواجه وند و سکنه دهات طالقان راهی مثل یکی از معابر بسیار خوب احداث کردند.

روز دوشنبه سیم در پری چال اتراق شد تا بنه و آغروق بعضی از ملتزمین رکاب که به واسطه طول راه عقب مانده بود، برسد.

روز سه شنبه چهارم موکب اعلی از پری چال نزهت افزای جویستان که یکی از قرای معتبره طالقان است گردیده، سه فرسخ طی راه نمود. ارتفاع این قریه از سطح محیط دو هزار ذرع است.

چهارشنبه پنجم قریه کته ده که نیز جزء طالقان است، به قدوم همایون خسروانه مشرف آمد. این محل دو هزار و سیصد ذرع از سطح محیط ارتفاع دارد. بلوک طالقان تاکنون به نظر آفتاب اثر ملوکانه نرسیده بود. الحق ییلاقات این صفحات بر غالب ییلاقات دنیا ترجیح و امتیاز دارد. گذشته از استعداد زراعت و حاصلخیزی و آبادی زیاد، در خضارت و نظارت و صفا و طراوت از جاهای خوب و رساتیق مرغوب عالم است. دره های پر آب و چشمه های جاری و کوه های سبز و خرم و هوایی بغایت لطیف دارد. رودخانه سفیدرود از کنار جویستان جاری و در پائین طالقان منتهی و مخلوط به رودخانه معروف شاه رود شده و از گیلانات عبور کرده، به دریای خزر می ریزد.

روز پنجشنبه ششم موکب فیروزی کوکب شهریاری از کته ده انتهاض فرموده، از خاک طالقان خارج و به قریه آزادپر که اول خاک لورا است، تشریف فرما شدند.

جمعه هفتم ذی القعدة الحرام مضرب خیام با احتشام قریه نسا واقعه در قرب گچه سر بود و یک روز آنجا توقف فرمودند.

یکشنبه نهم باليمن و السعادة قرین شوکت و سلامت به شهرستانک و کاخ همایون نزول اجلال فرمودند. ناظم خلوت و امین همایون که مأمور و مراقب

ساختن راهها بودند، به هریک یک ثوب سرداری ترمه ایرانی از جامه خانه مبارکه خلعت اعطا گردید.

جغرافیای طالقان مفصلاً نوشته شده که ان شاء الله در نمره های بعد مندرج خواهد شد.^۱

غصن مثمر در ترجمه ولتر^۱

یا

هدیه البریه فی التعرّفه الولتریه

درباره ولتر به زبان فارسی، آن‌چنان که درخور اوست، متأسفانه مطلب نوشته نشده است. محمدحسن خان اعتمادالسلطنه دو رساله درباره وی نوشته: یکی به نام غصن مثمر فی ترجمه احوال الولتر و دیگری هدیه البریه فی التعرّفه الولتریه که نسخه‌ای از هر دو رساله در کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران به شماره ۱۸۶۲ نگاهداری می‌شود، و استنساخ این رساله از روی همان نسخه بوده است. هر دو رساله یکی هستند و من نمی‌دانم چرا او به یک رساله دو نام داده است.

علامه فقیه، شیخ آقا بزرگ طهرانی در الذریعه (ج ۱۶، ص ۵۸) این دو رساله را چنین معرفی فرموده‌اند: «غصن مثمر فی ترجمه احوال الفیلسوف الفرنسی ولتر، الاعتمادالسلطنه محمد حسن بن علی المراغی، ألفه باسم ناصرالدین شاه قاجار و غلامحسین معتمدالسلطان. أوله: [بسمله. طالب حقایق اخبار امم و دقایق اسرار حکم، محب مفخم حکما و ... معتمدالسلطان ...]. یوجد منه نسخه فی (دانشگاه: رقم ۱۸۶۲) و احتمال مؤلف الفهرس أنها خط المؤلف، ضمن مجلد مع هدیه البریه فی التعرّفه الولتریه التی. هی أيضاً بخط المؤلف هذا التی فی احوال الولتر الفرنسی المذكور و یأتی للمؤلف «کاداستره».

۱. نسخه خطی ۱۸۶۲ کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران، چاپ شده در نامه معانی.

بسمه تبارک و تعالی

طالب حقایق اخبار امم و دقایق اسرار حکم، محب مفخم حکما و ملاذ معظم فضلا، جناب شوکت نصاب معتمدالسلطان و مؤتمن الخاقان، آقای غلامحسین، خازن رکیب‌خانه دولت علیه ایران - دام إقباله العالی - در این اوان سعادت اقتران به مطالعه ترجمه حال عالم فیلسوف، ولتر معروف و کشف عقاید و طریقه و درک مسلک و رویه او اظهار میل و رغبت نمودند و بنده جانی را در ضمن مفاوضات به این نگارش ترغیب و تشویق فرمودند، و همه کس داند که نگارنده از دیرگاهی به شرف مخالطت و مصادقت جناب معزی‌إلیه - طال عمره - مباهی و نایل است و با ایشان در خدمات دولت روزافزون و چاکری آستان همایون اعلی حضرت شاهنشاه صاحبقران، سایه یزدان، السلطان بن السلطان ناصرالدین شاه قاجار - خلدالله ملکه و سلطانه - یکجهت و یکدل، و مودّتی به این پایه و مایه اقتضا می‌کند که هرچه گویند و جویند، اگرچه مهم و مشکل باشد، با هر گونه درصدد انجام آن برآید و بی‌تعلّل و تأمل به اطاعت و اجرا اقدام نماید. و ظاهر است که تحریر و تسوید این چند صفحه کاری آسان است و قابل ذکر و امتنان نیست. مختصر به اشاره جناب معالی و معارف آداب، خازن رکیب‌خانه مبارکه - دامت إفاضته - این رساله که موسوم به غصن مثمر در ترجمه ولتر می‌باشد در ماه رمضان این سال، که سنه هزار و سیصد و چهار (۱۳۰۴) هجری می‌باشد، نگاشته شد، امید که به نظر ملاطفت دیده شود تا مطبوع و مقبول آید و بی‌هیچگونه آرایش جلوه نماید.

و أنا العبد الابق الباغي

محمد حسن بن علی المراغی

الملقب باعتماد السلطنه

ولتر از اعظم فضلا و رجال مملکت فرانسه و در اقالیم خمسه و اقطار عالم معروف و مشهور می‌باشد: نامش فرانسوا و «ولتر» اسم خانواده اوست و او را «فرانسوا ماری آروئی دُ ولتر»^۱ می‌نویسند. کار فلسفه و ادبیات به واسطه افکار این

1. Francois Marie Arouet dit Voltaire.

مرد بالا گرفته و در هر شعبه از شعب حکمت و ادب، خود مقنن قانونی و صاحب رأی و عقیده‌ای است. تقلید پیشینیان را از بلاهت و جمودت طبع می‌داند و تحقیق را در هر مسئله فریضه و تکلیف انسانیت می‌شمارد و اصراری در این مطلب دارد و عیب او راجع به همین اصرار می‌شود که تعبد را انکار می‌کند. اعتقاد او در بعثت انبیا به وضع ما نیست. آنها را حکیمی مقنن می‌انگارد و شرایع را نظام و اسباب انتظام دنیا می‌پندارد و می‌گوید چون وحشی بی‌قید و بند به هر کس صدمه و گزند می‌رساند، خوب کرده‌اند که حدود شرعی قرار داده‌اند و به پای بی‌ادبان، پابند نهاده‌اند تا لگد نزنند و کارهای بد نکنند. و اگر ولتر از شرف ایمان به شرایع و ادیان محروم است، اما این زیاد مزیت را دارد که منکر صانع مدرک نیست، بلکه در اثبات آن مصرّ است. و آن که به صانع مدرک معتقد است و باقی ارکان دین را منکر. به لغت فرانسه او را «دئیس^۱» می‌نامند و خیالات و عقاید ولتر در مبادی عالیه و الهیات در خاتمه رساله بیاید.

اما شرح زندگانی او

ولتر در بیستم ماه فوریه از شهر سنه هزار و ششصد و نود و چهار (۱۶۹۴) میلادی در قریه شاتنی^۲ نزدیک به قصبه سو^۳ از محالات حوالی پاریس متولد شد و حالا صد و نود و چهار سال شمسی از ولادت او گذشته است. هنگام تولد، آن قدر جنه او کوچک و ضعیف بود که تا هفت ماه نتوانستند او را غسل تعمید دهند. پدرش فرانسوا آروئی در پاریس از وکلای دارالشرع معدود می‌شد و مادرش مارگریت از خانواده پواتون زنی اصیل و نجیب بود.

از مضمونها که مورخین و علمای رجال در شرح حال ولتر نوشته و گفته‌اند، یکی این است که گویا شرع و احکام آن طبعاً از این فیلسوف دوری جسته‌اند، چه همان وقت که قدم به عرصه این عالم گذاشت، جثه و اندام او خلقتاً مانع اجرای فریضه و رسمی از فرایض و رسوم دین که غسل تعمید باشد، گردید و باخبران دانند

1. Déisme

2. Châtaigne

3. Sceaux

که پیروان دین^۱ مسیح - علیه السلام - را چون طفلی متولد شود، به سه روز فاصله حتماً او را غسل تعمید می‌دهند. دیگر آن که نخستین معلّم و مربّی ولتر بر حسب اتفاق یک نفر کشیش بود که به کیش و آئین اعتقادی نداشت و در زمانی که لوح ضمیرش یکباره مصفاً و ساده بود، معلم مزبور که شاتونوف نام داشت، آنچه خواست در آن رسم و نقش نمود و از همان وقت، تخطئه راهبین قسیسین و تجری بر دین و آئین، خاطر نشان ولتر گشت.

در طریقه کاتولیک شرط است که کشیش علاوه بر اجتناب از هرگونه معاصی باید از تمتع و مباشرت نسوان کلیتاً صرف نظر نماید، اما شاتونوف، معلم اول ولتر، برعکس، چند نفر معشوقه داشت که اغلب با آنها به عشرت می‌گذرانید و یکی از آن محبوبه‌ها مسماء به نینون بود که در حسن و جمال، شهرت و مزیت او به کمال بود. روزی نینون از حالت ولتر استفسار نموده شاتونوف را گفت: آن کودک شاگرد تو به چه حال است؟ شاتونوف گفت: آن طفل مستعد با این صغر سن تمام «موثریاد» را از بر کرده است و موثریاد اشعاری می‌باشد که در ذمّ موسی بن عمران - علیه السلام - یکی از مورخان بی‌دین به نظم آورده است و بعضی آن ابیات را از روسو که از مشاهیر ادبای آن عصر است، دانسته‌اند. اما این مطلب باید ظاهراً خالی از حقیقت و صحت باشد. خلاصه مقصود ما اتفاقات اول عمر ولتر بود که او را از راه پیروی دین، خارج و دور نمود.

چون ولتر به سن رشد و تمیز رسید، پدر و مادرش او را به مدرسه لونی لُگران که مخصوص تحصیل مقدمات است بردند و سپردند که مشغول درس خواندن شود و در آن وقت سلسله ژزوئیت^۲ در آن مدرسه تدریس می‌کردند. ولتر از کثرت ذکا و هوشی که داشت، همان اوان به عموم شاگردان مدرسه استهزا می‌کرد و آنها را مسخره می‌نمود و مضمونها برای هر یک می‌گفت و از این راه همه آزرده‌خاطر و شاکی بودند، بلکه معلمین و رؤسا از او اظهار نارضائی و رنجش می‌نمودند و «جای» که

۱. متن: مذهب.

۲. ژزوئیتها Jésuites یا یسوعیین yasuiyyin فرقه کوچکی از مسیحیانند که پیرو مسلک ایگناس دولو یولای قدیس Saint ignace de loyila می‌باشند. یسوعیین معتقد به سه اصل تقوا و فقر و اطاعت نسبت به پاپ می‌باشند (فرهنگ فارسی معین).

یکی از قسیسین و معلمین آن مدرسه بود و درس ادبیات می داد، از مشرب و حالات و سخنان ولتر استنباط کرد که او معتقد و مروج طریقه دئیسم خواهد شد، بلکه غالباً به طور عتاب و سرزنش همین مطلب را به او می گفت. و معنی لغت دئیسم را پیش گفته ایم.

ولتر بر طبق حدس صائب «جای» کشیش، پیرو طریقه دئیسم و مشید ارکان آن گردید و در آغاز جوانی به سخنرانی و نظم شعر پرداخت و منظومه های شیرین و حکایات و نثرهای رنگین ساخت و افکار ابکار و اشعار آبدار او به زودی به درجه اشتهار رسید و اغلب نجبا و اعیان و مشاهیر رجال و ارکان مملکت فرانسه او را به سِمَت سخن سنجی و هنرمندی شناختند و نینون معشوقه شاتونوف که ذکر او گذشت، طالب ملاقات و صحبت و مخالطت با ولتر گردید و به حدی مفتون مضامین دقیق و ابیات رائقه و عبارات انیقه او گشت که وصیت کرد بعد از فوت او مبلغی که تقریباً معادل سیصد تومان پول حالیه ایران می شد، برای ابتیاع کتب از مالیه او به ولتر دهند.

چون ولتر در مدرسه مقدمات فارغ التحصیل شد و استعداد کامل او را بدانستند، پدر و مادرش وی را به مدرسه ای که در آن علم فقه و احکام شرع تدریس می شد فرستادند تا این فن را به کمال رساند، اما از بابت عدم مهارت استاد یا به جهت دیگر، این علم شریف به مذاق و طبع او موافق و سازگار نیامد و از آن دست کشید و بی میلی خود را جداً اظهار نمود و باز به تکمیل ادبیات و فنون عقلیه مشغول شد.

ولتر در عصر لوئی چهاردهم از سلاطین معروف فرانسه بود و این پادشاه با آن که به سن پیری رسیده بود، معشوقه او مسماء به مادام دمتنون^۱ تصرف و نفوذی کامل در وجود او داشت و مشارالیه می دانست که دل پادشاه به فرمان اوست و حکم، آن او، بنابراین به آن شهریار قادر چنین القا کرد که چون جوانی و ایام کامرانی گذشته و زمان پیری و ناتوانی که برید مرگ است در رسیده، باید به کفاره اعمال ناپسند شباب پرداخته و ترویج شرع و حفظ حدود دین را فریضة ذمت خود ساخت تا تقصیرات رفته عفو شود و گناهان کرده از نامه عمل محو گردد. لوئی چهاردهم

به نصیحت آن زن امر به معروف و نهی از منکر را مقدّم کارهای خود قرار داد و قدم در راه جهد و اجتهاد نهاد و چندان در این امر مبالغت و مراقبت نمود که هیچ کشیش متعصّبی را آن مجاهدت و حمیت نبود. از آن رو دربار این شهریار که پیش از این برای اهل لهو و شهوت، سرای شادمانی و عشرت محسوب می‌شد، مبدّل به بیت‌الاحزان و جای دلتنگی و حرمان گردید و هر یک از خاصگیان و نزدیکان شخص سلطنت چون به دربار می‌آمدند، مثل این بود که به دیر راهبی و ریاضت‌خانه‌ای رفته‌اند و اگر محض اظهار انقیاد به پادشاه صورتاً اظهار تقدّس و پرهیزکاری می‌کردند، اما در معنی طبیعت، جوای ملاحی و عشرت بودند و در خلوت باز همان کار می‌کردند و مخصوصاً بعضی از امرا و منتسبان دودمان پادشاهی از قبیل پرنس دکونتی^۱ و دوک دواندن^۲ و دوک دسولی^۳ و مارکی دلافار^۴ با برخی از کشیشهای فاجر و معلّمین فاسق مثل شولیو و کورتن و شاتونوف همدست و همداستان شده پنهانی مجالس عیش و کامرانی ترتیب می‌دادند و داد دل از مشتهیات نفسانی می‌گرفتند، و قسیسین و معلّمین مشارّالیه به مراتب از امرا و شاهزادگان مذبور^۵ بی‌دین‌تر بودند و ولتر در صحبت معلم اول خود شاتونوف در آن مجالس حضور داشت، الا این که اسباب لهو و اقداح راح و بساط انبساط و خماریاده او را مانع تحصیل و تکمیل و کشف مسائل و حل غوامض نمی‌شد، بلکه در همان حال، رسوم معاشرت و آداب محاورت می‌آموخت و خزینه خاطر را به ذخایر معلومات می‌اندوخت. با حریفان همدم بود و باریقان همقدم. سخن بر مزاج هر یک می‌گفت، اما نه به طور تملق و دناست. مزاح و شوخی می‌کرد، لیکن نه به وجه تکلف و شناعت. همه را محرم اسرار بود و ندیم و یار، و خود نیز از کار غفلت نمی‌نمود. روزها ریاضت تعلّم می‌کشید و شبها به فکر و مطالعه می‌کوشید. هر آنی به فهم دقیقه‌ای همت می‌گماشت و لمحّه‌ای خود را از کسب فضایل معاف نمی‌داشت.

و از چیزهائی که در این اوان، یعنی در سال یکهزار و هفتصد و دوازده

1. Prince De Contey.

2. Duc De Vendone.

3. Duc De Sully.

4. Marquis De Lafarre.

۵. مذبور = در پیش گفته شده، نوشته شده، مزبور (لغت‌نامه دهخدا).

(۱۷۱۲) میلادی، ولتر را از اقبال به شرایع و ادیان دور ساخت و به راه مخالفت انداخت، این بود که قصیده‌ای غرّا در باب بعضی از مباحث و مسائل دین و مذهب به نظم آورد. اتفاقاً شاعری دیگر هم به همین عنوان و مضمون منظومه‌ای ساخته بود. هر دو گفته خود را به محضر علما و قسیسین آورده خواندند. با آن که اشعار ولتر از هر جهت برتری داشت، وقعی بر آن ننهادند و ابیات آن دیگری را ترجیح دادند. ولتر در این وقت هیجده ساله بود. پدر ولتر از ماجرا آگاه شد و دانست که فرزندش از این رفتار علمای دین مکدر گردیده و این تکدر بر تنفر او از مذهب افزوده و از آنجا که خود مردی باتقوا و تدین بود، نمی‌خواست ولتر از دین و ایمان روگردان شود و مصاحب امرای فاجر و شاهزادگان عیاش باشد و شاعری پیشه کند. برای بازداشتن او از این خیالات اندیشه می‌کرد تا پس از یک سال اسباب فراهم آمد و او را با مارکی دُشانونوف از اعیان زمان که به سمت ایلچیگری دولت فرانسه به هلاند می‌رفت همراه نموده از وطن دور ساخت و به زحمت غربت انداخت. نتیجه این کار هم بر طبق میل پدر ولتر نشد.

توضیح آن که در آن ایام، یکی از زنهای با شأن و اعتبار فرانسه، با شوهر خود نزاع کرده دختری را که از او داشت برداشته، فراراً به هلاند رفته در آنجا رحل اقامت انداخته و عقیده کاتولیکی را به طریقه پروتستانی بدل نموده بود. ولتر در آن مملکت با مشارالیه‌ها آشنا شد و مفتون حسن و جمال و غنچ و دلال دختر او گردید و مراسلات عاشقانه و اشعار مناسب به معشوقه خود نوشت. آن زن از میل و عشق ولتر به دختر مشعوف گشت و خواست اسباب مناکحت و مواصلت فراهم آرد. نوشتجات ولتر را نزد سفیر فرانسه برد. سفیر که آنها را بدید متغیر شد و ولتر را از عضویت سفارت معزول نمود و نزد پدرش فرستاد. ولتر بعد از ورود به پاریس در صدد برآمد که دمه خود را از تهمت عشقبازی و مغالزه بری کند. با کسان آن زن که در پاریس بودند، طرح دعوی ریخته، گفت: من از آن آشنائی و اظهار ملاطفت و مهربانی قصدی نداشتم جز این که آن مادر و دختر را ترغیب به وطن نمایم، چه زنان در غربت به زودی متهم و بدنام می‌شوند! ولتر را این مغلطه سودی نبخشید، یعنی از ثبوت ادعای خود عاجز ماند. لهذا چندی مغضوب پدر گشت و مدتی گذشت تا باز مهر پدري بجنید.

ولتر برادری داشت از خود بزرگتر، ولی در کمال اختلاف مشرب، چه همان قدر

که ولتر قیدی به شرع و احکام آن نداشت، برادرش مقید بود، بلکه کارش از افراط به سواس و سودا کشیده به نظرها دیوانه می آمد. بنابر افراط و تفریط این دو برادر در کار دین، پدر را به هیچ یک میل و مهری که باید نبود و می گفت پسران من هر دو دیوانه اند، نهایت یکی اهل نثر است و کار سفها می کند، دیگری شعر می گوید و کار مجانین می کند!

چندی کار ولتر و پدرش به مدارامی گذشت تاروی باز در حضور آن پیر پرهیزکار حرفی زد که به فساد عقیده او اشعار می کرد. پدر ولتر از شنیدن این سخن طوری متغیر شد که یکباره او را مردود و مطرود نمود و ولتر یقین کرد که دیگر آب او با آن مرد در یک جوی نخواهد رفت. لهذا مصمم شد که به ینگی دنیا سفر کند و برادر بزرگتر را بر آن داشت که اجازه مسافرت او را از پدر حاصل نماید. اما چون اذن گرفته شد و برای وداع به خدمت پدر آمد و پای او را ببوسید و طلب عفو کرد، پدرش رارقتی دست داد و ولتر را از آن سفر پر خوف و خطر مانع آمد و در همان اوقات محض این که به شغلی سرگرم باشد، او را نزد یکی از قضات درجه پست گذاشت که به نوشتن سجل مشغول باشد. ولتر که همواره ندیم امرا و اعیان و جلیس شاهزادگان و بزرگان بود، طبعاً به محضر آن قاضی راضی نمی شد، جز این که به ملاحظه پدر، چندی تکلفاً به این کار پرداخت، و چیزی که ولتر را خرسند ساخت، وجود یکی از محررین قاضی بود که تری یوت^۱ نام داشت و مشرب او در مذهب با سلیقه ولتر موافقت می نمود. مصاحبت تری یوت دشواری محضر قاضی را بر ولتر آسان کرد و این اتحاد مسلک و مذاق به حدی اسباب اتحاد و اتفاق آن دو شد که آن رشته مودت، مدة العمر مستحکم ماند. مع ذلک پس از چندی ولتر را عنان طاقت از دست رفته، تن به نارضائی پدر داد و پای از محضر قاضی کشید. و چون پدرش از این نافرمانی مطلع گردید، اگر چه به کلی مأیوس شد، باز به خزانه دار پادشاه عصر که کومارتن^۲ نام داشت متوسل گشته درخواست نمود که چندی فرزند او را با خود به مزارع و مستغلاتی که در خارج شهر پاریس دارد ببرد و نصیحت کند، بلکه پند او و اقامت در آنجا ولتر را از خیالاتی که دارد دور سازد و به فکر دیگر اندازد. کومارتن قبول کرد و ولتر را به مزارع خود برد.

1. Trillot

2. Comartin

کومارتن پدری داشت پیر که سالها تجارت کرده بود و برای فهم مطالب و درک مقاصد با فضلا و دانشمندان مخالطت می نمود چنان که از صحبت ادبا و امرای دوره هانری چهارم مستفیض گشته و با وزیر اعظم آن پادشاه مودتی صمیمی به هم رسانیده، و وضع سلطنت لوئی چهاردهم را نیز تا آن وقت در مدنظر داشت، و سوانح مهمه آن سنوات را بر لوح ضمیر مرتسم ساخته، گفتار و معلومات و تجارب او برای هر کس از غنائم شمرده می شد.

ولتر در آن مزارع و املاک با آن مرد آزموده آمیزش کرد و زایدالوصف مانوس گردید و جامعه درایت و دانش، اسباب الفت تام آن پیر و جوان گشت و اخبار و اوضاع دربار هانری چهارم و تاریخ عهد او و تدابیر صائبه و رموز سیاست و پلیتیک سولی^۱ وزیر را از کومارتن بشنید و آن جمله را با معلومات خود به رشته تحریر کشید و آن را کتاب هانریاد^۲ نامید. نیز از وقایع زمان سلطنت لوئی چهاردهم که خود به رأی العین دیده یا چیزهایی که از آن پیر مجرب شنیده، تألیفی دیگر نمود.

در این اثنا، لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه که دیری بود با جلالی وافر و حشمتی ظاهر سلطنت می کرد، راه سرای دیگر گرفت و نویسنده های آن عصر که در زمان حیات او در نگارش و تألیفات خود وی را به هزار زبان می ستودند و مدح می نمودند، آستانش را از آسمان بالاتر می خواندند و پاسبانانش را بر عرش سبحان می نشاندند، به نشر قبایح اعمال او پرداختند و در ذم و تقبیح او نظمها و نثرها ساختند و از جمله قصیده هجویه ای به ولتر نسبت دادند و با آن که صحت و سقم این مطلب معلوم نبود، اسباب یک سال حبس او گردید.

تبیین آن که بعد از فوت لوئی چهاردهم، لوئی پانزدهم به تخت سلطنت فرانسه جلوس کرد و چون او هنوز صغیر بود، پسر عمش به نیابت وی سلطنت می نمود. چون گفتند ولتر، لوئی چهاردهم را به قصیده ای هجو کرده نایب السلطنه مزبور او را بگرفت و یک سال تمام در زندان باستیل محبوس داشت. پس از آن پدر ولتر به یکی از مقربین درگاه متوسل شد و به شفاعت آن شخص، ولتر مرخص و مستخلص گشت و محض مزید مرحمت، نایب السلطنه او را به حضور خواست.

1. Sully

2. Henriade

وقتی که ولتر و شفیع او در اطاق انتظار منتظر اذن بار بودند، درهوا انقلابی به هم رسید، ابری سیاه روی شهر پاریس را گرفت و رعد و برق شدید ظاهر ساخت. ولتر گفت: گویا نایب السلطنه آسمانی نیز مشغول حکمرانی است که هوا این طور منقلب می‌باشد! حضار از جسارت و تهور ولتر زیاده از حد تعجب نمودند و وقتی که او را به حضور طلبیدند، شخص شفیع از بیم این که دیگری آن گفته را به عرض رساند، خود پیشدستی کرده، گفت: حضرت نایب السلطنه در حق ولتر و پدر او و این غلام بذل مرحمت فرمودند، اما بنده و پدر ولتر هر دو استدعا می‌کنیم که مجدداً او را به محبس باستیل ببرند و اقلاً چهار پنج سال دیگر در آنجا بماند، چه حبس یک ساله اسباب تأدیب زبان این جوان نشده است و مضمون ولتر را که در انقلاب هوا گفته بود، معروض داشت. نایب السلطنه را این سخن خوش آمده مبلغی بخندید و انعامی درباره ولتر مبذول داشت. ولتر عرض تشکر نموده، گفت: شاهزاده معظم امر معاش بنده را منظم فرمودند، اما امید است از تعیین منزل صرفنظر فرمایند. مقصود ولتر از تعیین منزل، حکم حبس ثانوی بود.

مخفی نماند که ادبای فرنگ از اقسام حکایات که برای تهذیب اخلاق مردم و حکمت عملی و غیره تألیف می‌نمایند، بعضی مضحک است و برخی مبکی^۱ و هر یک اثری خاص در طباع می‌نماید. ولتر در سال یکهزار و هفتصد و هیجده (۱۷۱۸) میلادی حکایتی مبکی انشا نمود و به مجلس علما و فضلا عرضه داشت. همه بر رشاق^۲ و بلاغت و کمال امتیاز آن تصدیق نمودند و از آن وقت پدر ولتر راضی شد که پسرش فن شعر و ادبیات را پیشه نماید و علم فقه را تارک باشد.

در همان اوان، فتنه‌ای در پاریس برپا شد و جمعی بر ضد نایب السلطنه اقدامات و حرکات ناپسند کردند و ولتر به مشارکت و همدستی آن جمع متهم گردید و از این جهت حکم نفی و تبعیدش صادر شد، و بعد از دو سال آوارگی و سرگردانی به بروکسل پایتخت بلژیک آمد و آنجا با روسو که از اکابر شعرای آن عصر و از آزادی‌طلبان معرفت آن زمان بود ملاقات نمود. روسو غالباً هجوهای سخت می‌گفت و مردم را به زخم زبان آزرده می‌کرد. خلاصه این دو شاعر قادر و ادیب ماهر چند

۱. مبکی = گریه‌آور.

۲. رشاق = خوش قد و قامتی، مجازاً به معنی رسانی.

مجلس با هم سخن گفتند و رسائل و اشعار و منشآت یکدیگر را استماع نمودند . نه ولتر شعر و انشای روسو را پسندید، نه روسو نظم و نثر ولتر را، و آن دو با کمال عداوت و کینه از یکدیگر جدا شدند.

در سال هزار و هفتصد و بیست و چهار (۱۷۲۴) میلادی که ولتر به پاریس آمده بود، دو سه مجلس برای تماشاخانه انشا و تألیف نمود، اما مقبول عامه نگردید و مطبوع نشد. در این اوقات خواست از مؤلفات خود، کتاب هانریاد را که پیش اشاره بدان نمودیم، طبع کند. نه امر اذن دادند و نه علما راضی شدند، بلکه هر دو فرقه صریحاً او را از این کار منع کردند و این معنی از سایر مکروهات و ناملایمات در او بیشتر اثر کرد و سخت ناگوار آمد.

ولتر در آن اوان باز به عادت و سبک قدیم با اعیان و شاهزادگان معاشرت و منادمت می نمود. شبی در منزل یکی از بزرگان به حادثه‌ای دچار شد و از آنجا دانست که لایق حال خردمندان و صاحبان فضل و هنر نیست که عمر عزیز را در محافل جُهاًل به بطالت گذرانند. شرح آن حادثه این است که آن شب، شخصی موسوم به روهان از بزرگان ونجا در آن مجلس حضور داشت و از فرط نخوت و غرور بر سخنان ولتر وقعی نمی گذاشت و در شعری که مطرح شده بود، تحقیقات باطل و واهی می نمود و می خواست به قوت نجابت و برهان حسب و نسب، آن مطالب سخیف را به جای حرف صحیح گذارد و کسی بر آن ایرادی نیارد. چون این طمطراق به خرج ولتر نمی رفت و گفته او را تصدیق نمی کرد، قصد تخفیف و توهین ولتر نموده با آن که او را می شناخت به صاحب منزل رو کرده گفت: این پسر کیست که این همه یاوه سرانی می کند و جسورانه با بزرگان دم می زند؟! ولتر فوراً گفت من آنم که اول شخص یک سلسله می باشم و آنها را از گمنامی بیرون آورده معروف عالم می نمایم، و تو آنی که آخر شخص یک قبیله شده‌ای، نام نامی ایشان را گم واز جریده بزرگان محو می نمایم. پس من فخر دودمان خود می باشم و تو ننگ خاندان خویش هستی!

روهان در آن مجلس سکوت اختیار کرد، اما بعد بیرون رفته به ملازم خود گفت این جوان را به تدبیری از این مجلس بیرون بیار. ملازم روهان وارد مجلس شده به ولتر گفت شخصی در بیرون تو را می طلبد. ولتر بیرون آمد. روهان به کسان خود حکم

کرد با چوب و مشت مبلغی ولتر را بزدند. ولتر پس از خلاصی به فکر تلافی افتاد و جز جنگ دوئل که در فرنگستان رسم است، کاری به نظرش نیامد، اما جنگ دوئل تا آن زمان در فرانسه سخت قدغن بود. ولتر خیال کرد که اولاً مشق این جنگ را نماید تا چابک و ورزیده شود، بعد قدری زبان انگلیسی بیاموزد که اگر در دوئل خصم را کشت به خاک انگلیس فرار کند و بتواند در آنجا با مردم محشور باشد و به زبان آنها سخن گوید. بنابراین شش ماه مشق شمشیربازی می‌کرد و تحصیل زبان انگلیسی می‌نمود. همین که خود را مستعد دید به مجلسی که روهان در آن میهمان بود، ورود نمود و سیلی‌ای به صورت روهان زد. روهان از جای جست و ولتر او را به جنگ دوئل دعوت کرد و روهان قبول نمود و وقتی برای این کار معین کردند. روز جنگ، کسان روهان واقعه را به سمع نایب السلطنه رسانیدند و نایب السلطنه به سبب هجوی که ولتر برای او ساخته بود و با معشوقه‌اش نیز سروکاری به هم رسانیده بود، کینه ولتر را در دل داشت، لهذا شش ماه دیگر او را در قلعه باستیل حبس کرد، پس از آن وی را به جلای وطن مجبور ساخت و از پاریس اخراج شد. ولتر به مملکت انگلیس رفت.

در آن اوان، رؤسای تن‌پرور انگلیس و علمای شهوت‌پرست آن سرزمین طریقه‌ای شبیه به رسم و راه متصوفه اسلام احداث کرده به لاقیدی و بی‌مبالاتی می‌گذرانند و به آنها که مقید به تکالیف دینی بودند، طعنه می‌زدند و تمسخر می‌نمودند، و این طریقت که با سلیقه اهل شهوت نهایت موافق است، به مساعی ولستون^۱ و طولانت^۲ و کولن^۳ و چند نفر دیگر از رؤسا رواج می‌یافت. بنابراین ولتر در انگلیس در عنصر خود واقع شد و مملکتی دید در کمال آزادی، و اگر در پاریس با خوف و هراس به کنایه در حق حضرت عیسی (ع) بدی بر زبان می‌راند، در اینجا چون بیمی از حکومت نبود، فاش بر احکام و اصول ادیان اعتراض می‌کرد و همه را باطل می‌گفت و با پیروان طریقت جدید در ذم شریعت همراه و همدست گردید. مسافرت به انگلیس برای ولتر در حکم فرج بعد از شدت بود و عقاید خود را در این

1. Velston

2. Toulante

3. Coulomb

مملکت بدون تقيه اظهار می نمود، و چون رنجه‌ها که در فرانسه دیده بود و محنت حبسها که کشیده و صدماتی که حکومت مستقله به او وارد آورده و به ملاحظه نجابت طرف‌گیری از روهان، خصم او کرده و احقاق حق او ننموده وطن را از چشم او انداخته، هر یک از فقرات مسطوره را به خاطر می آورد می گفت مملکت انگلیس بهشت است که در آنجا کسی را با کسی کاری نیست و احدی را خیال اذیت و آزاری نباشد، بر خلاف فرانسه که هزار قید و بند در آنجاست و چنین جایی جهنم دنیاست، و خیال می کرد که اگر حکومت مستقله نبود و کشیشها تکیه بر آن نداشتند، چگونه می توانستند به توهین و تحقیر من پردازند و مرا به صدمات اندازند؟

خلاصه ولتر در اوان اقامت در خاک انگلیس فیلسوفی حکمای آنجا را به خوبی تحصیل نمود و قوانین تمدن و رسوم سلطنت اینجا را نیز کاملاً بدانست و هانریاد را با اجازه الیزابت ملکه انگلیس به طبع رسانید و با آن که این کتاب تاریخ اجداد سلاطین فرانسه بود، در آن مملکت طبع آن را منع نمودند.^۱

ولتر گوید همان طور که هانری چهارم - که من تاریخ او را نوشته‌ام - به همت یکی از ملکه‌های انگلیس در سلطنت فرانسه مستقل شد، من هم که مورخ آن پادشاه هستم به همت ملکه دیگر انگلیس تاریخ آن پادشاه را طبع کردم. این حرف ولتر راست است، زیرا که مخارج طبع کتاب هانریاد را تماماً دولت انگلیس داد و منافع آن را به کلی به ولتر بخشید. یعنی بعد از طبع، تمام مجلدات آن را به او دادند. و این اول سرمایه مکنت ولتر گردید.

چون ولتر سه سال در انگلیس بماند، طوری در زبان انگلیسی مهارت به هم رسانید که آن را مثل زبان فرانسه تحریر و تقریر می کرد و در این مملکت با یکی از ندمای شارل دوازدهم پادشاه معروف سود [سوئد] آشنا شده معاشرت نمود و به این تقریب تاریخ شارل دوازدهم را که یکی از مؤلفات بزرگ ولتر است، در ایام توقف لندن تألیف کرد.

پس از آن دوستان ولتر که در پاریس بودند، اسباب بازگشت او را به فرانسه

۱. متن: «نمودند».

فراهم آوردند و او در یکی از محلات خارج شهر پاریس مخفیاً منزل گزید و در آنجا به تصنیف و تألیف و مرابحه و معامله مشغول شد تا بالنسبه مکتبی وافر تحصیل کرد. آن وقت به تجارت گندم پرداخت و بنای احتکار گذاشت و با ناظر اداره حربیه آشنا شده بدین واسطه سیورسات یک اردوی فرانسه را که مأمور ایتالیا می شد به راه انداخت و معادل هشتاد هزار تومان از این راه وجه نقد منفعت او شد. دوستان قدیم ولتر که غالباً از خانواده های اصیل و نجیب بودند و مکتبی نداشتند، مبلغی گزاف از ولتر به قرض گرفتند و اصل و فرع تنخواه او را بردند و خوردند و دیناری پس ندادند. با وجود این در اواخر عمر آن قدر تمول و مکنت داشت که فرع نقود او که در بانک گذاشته بود، سالی شانزده هزار تومان می شد.

بعد از چند سال، ولتر کتابی در فیلسوفی تألیف کرد، اما نسخه آن را به حکم دولت بر حسب رسم آن زمان یک نفر میر غضب در ملأ عام آتش زد و خود او از ترس این که مبادا محبوس یا محروق شود، از پاریس فرار نمود و در خارج این شهر با مارکیز دشاتله^۱ که از نساء معروفه با فضل و علم بود آشنا شد و به دیدار او عاشق و مفتون گردید و سالها با او در سر حد لورن^۲ زندگانی کرد، و از آنجا که مشارالیهها در علوم ریاضی عموماً و در هندسه خصوصاً مهارتی به کمال داشت، ولتر در اوقات معاشرت با او چندی از ادبیات که فن اصلی او بود دست کشیده به ریاضیات پرداخت و چند کتاب به مشارکت آن زن تألیف نمود. پس آن تغییر مسلک، اسباب ملالت او شده، باز راه ادب پیش گرفت و چند کتاب معتبر نوشت.

در سال هزار و هفتصد و سی و شش (۱۷۳۶) فردریک کبیر پادشاه پروس که در آن وقت ولیعهد بود با ولتر بنای مکاتبه را گذاشت و در نوشتجات وی را «معلم» خطاب می کرد. فردریک مردی هنرپرور و دانش دوست بود و بر اهل خبر پوشیده نیست که او یکی از سلاطین بزرگ دنیا محسوب می شود. خلاصه حالاتی بین فردریک و ولتر بروز کرد، یعنی کار از معلمی و متعلمی به دوستی کشید و از دوستی به عشق و فی الحقیقه چندی فردریک عاشق ولتر بود و ولتر به او ناز می نمود و آن ناز سبب رنجش می شد و رنجش منجر به عداوت می گشت و باز صلح می کردند و تا

1. Marquise de chatelet

2. Lorraine

فردریک حیات داشت، یکی از حالات مزبوره فی مابین او و ولتر در کار بود. در سال هزار و هفتصد و چهل (۱۷۴۰) فردریک گیلیوم^۱ پدر فردریک کبیر بمرد و فردریک کبیر به تخت سلطنت پروس جلوس کرد. در این وقت ولتر سفری به آن مملکت رفت و به پاریس بازگشت ولوئی پانزدهم پادشاه فرانسه و وزرای این دولت بر این شدند که ولتر از اعضای مجلس آکادمی باشد، چه در این وقت به وجود او محتاج بودند. توضیح آن که در آن اوان دولت فرانسه با دولتین اطیش و انگلیس جنگ می کرد و چون پادشاه فرانسه و وزرای آن مملکت خصوصیت ولتر را با فردریک کبیر پادشاه پروس می دانستند، می خواستند به توسط ولتر دولت پروس را با فرانسه متحد و متفق سازند و اگر اتحاد و اتفاق میسر نباشد، اقلأً طوری کنند که بی طرف بماند. این بود که ولتر را می خواستند از اجزای آکادمی قرار دهند و او را دلخوش سازند، اما با وجود میل پادشاه و وزرا، اعضای آکادمی او را به عضویت نپذیرفتند، ولی ولتر به همین قصد سفری به برلن کرد و مقضی المرام بازگشت. و چون هشت روز از روز ورود او به پاریس گذشت، تغییر در هیئت وزرای فرانسه به هم رسید و هیچکس از تفصیل مسافرت و نتیجه زحمت او نپرسید.

شبی ولتر قصیده ای در مدح پادشاه گفته بود. بعد از آن که آن را به عرض رسانید نزدیک تخت پادشاه رفت و به صدای بلند گفت: آیا طرازان^۲ از قصیده من راضی شد یا نه؟! طرازان یکی از قیاصره بزرگ رومیة الکبری بود و ولتر پادشاه فرانسه را به او تشبیه نمود و آن پادشاه می بایست از این معنی مشعوف شود، ولی جسارت ولتر و ترک ادب و خصوصیت بی موقع او پادشاه را متغیر ساخت و جواب ولتر را نداد و تمجیدی از اشعار او ننمود و ولتر خفیف شد.

پادشاه فرانسه را معشوقه ای بود مسماء به مادام پومپادور^۳ و این زن قبل از آن که طرف میل پادشاه گردد، با ولتر آشنائی داشت. بنا بر سابقه معرفت نزد پادشاه وساطت کرده منصب وقایع نگاری دولت فرانسه را برای ولتر گرفت و در سال هزار و هفتصد و چهل و شش (۱۷۴۶) به این سمت به مجلس آکادمی داخل شد و از اعضای

1. Frédéric Guillaume

2. Trajan.

3. Mme De Pompadour.

مجلس گردید و محسود قاطبه علما و فضیای فرانسه گشت و زیاده از هزار قصیده و قطعه در هجو او گفتند. در این اوان چندین اعلان از طرف پادشاه فرانسه خطاب به ملت به انشای ولتر طبع شد و آن اعلانات در باب بعضی از مسائل مهمه بود و مراسلاتی که فی مابین پادشاه فرانسه و سایر سلاطین فرنگ ارسال و مرسول می شد؛ ولتر از طرف وزارت خارجه مأمور به تحریر آنها شد. بعدها نقاری میان معشوقه پادشاه و ولتر حاصل گشت و با آن که مشارالیها زیاده از حد حمایت و وساطت ولتر نمود، ولتر پاس نداشته او را هجو کرد، لهذا از دربار پادشاه مطرود، بلکه از پاریس نفی شد. در این بین معشوقه ولتر مادام دشاتله درگذشت و ولتر به حالت ملالت به پاریس بازگشت و در این شهر عزلت گزید و به نگارش و تألیف مشغول گردید.

چون سال هزار و هفتصد و پنجاه (۱۷۵۰) میلادی در رسید، ولتر به برلن سفر کرد و او را در سرای سلطنتی منزل دادند و منصب پیشخدمتی پادشاه پروس یافت و علاوه بر تمام مخارج منزل و اکل و شرب و کالسکه و غیره سالی دو هزار تومان وجه نقد درحق او موجب برقرار کردند. فردریک کبیر به زبان فرانسه شعر می گفت، اما نه چنان که پسند اساتید شود. ولتر مأمور شد که اشعار شاه را تصحیح و اصلاح کند و این اسباب غرور و نخوت زیاده از حد ولتر گردید. ادبا و علمای فرانسه چون دانستند پادشاه پروس به فضائل و علوم آنها شائق و مایل است، اکثر به برلن آمدند، بعضی در دربار رابطه به هم رسانیدند، برخی با اعیان آشنا شدند و همه به ترقیات فوق العاده ولتر رشک می بردند و درصدد بودند که تفتینی در حق او کنند تا از چشم شاه بیفتد. آخر الامر راه این کار را پیدا کردند و به شاه گفتند ولتر ایراد زیادی بر اشعار شما می گیرد و استهزاء به کلمات و گفتار شما می نماید. فردریک دو سه بار به این سخنان اعتنا نمود و به اغماض گذرانید. چون باز گفتند، گفت: ولتر شبیه به نارنجی است، باید آب او را گرفت و هسته و پوستش را به دور انداخت یعنی باید از علمش مستفید شد، پس از آن او را ناپدید نمود! این کلام را نمایان بعینه برای ولتر نقل نمودند. وی آشفته حال شده به شاه شکایت برد و مختصر کدورتی در میانه پدیدار آمد و دو سه فقره دیگر اسباب شدت این برودت گشت. ولتر فرمان پیشخدمتی و امتیازات دولتی را که پادشاه پروس به او عطا کرده بود، نزد فردریک فرستاد و استعفای خود را اعلام نمود. پادشاه او را معاف نداشت و استمالت کرد و

کار ظاهرأ به صلح و صفا انجامید، اما شک نیست که ولتر با آن که مردی حکیم بود، در کار خدمت فردریک خبط نمود، چه سلاطین را طبعی دقیق است و قلبی رقیق، با علو ذات و سمو صفات مختار مطلق‌اند و مظهر پادشاهی حق. در پیشگاه ایشان به جسارت سخن گفتن و بر گفتار و کردارشان خرده گرفتن کاری خطا است و حرفی ناسزا و خلاف عقل است که گویند فلان مطلب را پادشاه ندانسته گفت یا فلان کلمه را غلط نوشت و از فلان املاء بی‌خبر بود و در فلان قافیه سهو نمود. چه عیب بزرگان گفتن منافی با ادب است تا چه رسد به سلاطین و شهریاران با تمکین، و در حقیقت آن عیب نیست و هنرهای دیگر در بزرگان و پادشاهان هست که این قسم کمالات نسبت به آن هنرها نقایص است. پس وظیفهٔ ملازمان حضرت این است که حد خود بدانند و زیاده از آن حد سخن نرانند و مخصوصاً پادشاهی که دانش دوست بود و به فضل و علم، میل و توجه نمود، باید قدر و جلالت او را به درستی شناخت و مدح و ثنای او را ذکر قلبی و ورد زبان ساخت. ولتر بر خلاف، اعتنائی به این حرفها نداشت، بلکه سلاطین را مثل سایرین می‌پنداشت و این حالت او کاری به دست ارباب غرض داد و راهی پیش پای حسودان نهاد، هر طور که بود خاطر فردریک پادشاه پروس را نسبت به او مکدر نمودند. ولتر چون این بدانست، به بهانهٔ استحمام در آبهای معدنی فرانسه اجازه خواسته به این مملکت آمد. و این در سال هزار و هفتصد و پنجاه و سه (۱۷۵۳) میلادی بود.

وقتی که ولتر از پادشاه پروس رخصت حاصل کرده و راه وطن پیش گرفت، پادشاه پروس به خیال افتاد و ملتفت شد که مسودهٔ اشعار او که به خط خود نوشته نزد ولتر مانده و چون او به دلتنگی رفته ممکن است به مضمون‌گوئی پردازد و بعضی اغلاط آن را منتشر سازد. مأموری از عقب او روانه کرد که آن مسوده‌ها را عنفاً از او بگیرد. مأمور در فرانکفورت به ولتر رسید و کمال بی‌احترامی را نسبت به او نمود، بلکه چند روز او را در حبس و بند داشت تا آن نوشتجات را از او بگرفت. ولتر از فرانکفورت به کولمار^۱ که در ایالت الزاس^۲ است رفته، یک سال در آنجا

1. Colmar

2. Alsace

توقف کرد و آداب عید پاک را که یکی از اعیاد مقدسه عیسوی است تدلیساً^۱ به جای آورد و در همهٔ فرنگ معروف شد که ولتر اگرچه به طور تدلیس این عبادت را کرده با وجود این اول مرتبه‌ای است که در عمر خود پیروی حکمی از احکام شرع نموده. در سال هزار و هفتصد و پنجاه و شش (۱۷۵۶) میلادی ولتر مزرعهٔ موسوم به فرنی را ابتیاع نمود و در آنجا عمارتی ساخت و در آن منزل کرد، و تا آن وقت ولتر خانهٔ معینی نداشت و بیشتر به تغییر مکان مایل بود و همواره می‌خواست معاش خود را از کیسهٔ دیگران بگذراند. ولتر بیست سال آخر عمر خود را در فرنی گذراند و سفره‌اش در این مدت برای واردین گسترده بود. عملجات و ملازمان متعدد در قصر او به خدمت مشغول بودند و در کنار آن قصر تماشاخانه‌ای ساخته گاهی خود را در آنجا به بازی مشغول می‌کرد و مزرعهٔ کوچک فرنی به واسطهٔ اقامت ولتر، آبادی معتبری گردید و مجمع حکما و فضلا و شعرا شد، اما خود ولتر در گوشه‌ای دور از جمعیت و جماعت، اعتزال جسته به مطالعه و تألیف کتب می‌پرداخت و مسطورات خود را مدون می‌ساخت.

چون ولتر دیدکشیشها با او کمال عداوت را دارند و در معابد و منابر او را لعن می‌کنند و کافر می‌خوانند و قدغن اکید کرده‌اند که او را به کلیسا راه ندهند، و اگر به حالت احتضار افتد، دعائی که کشیشان در آن وقت بر بالین محتضرین می‌خوانند، بر بالین او نخوانند و برای او طلب آمرزش نکنند، و این آداب دینی در حق او مجری نشود، و این جمله اسباب وهن او خواهد شد، تدبیری اندیشیده تمارض نمود و طبیب خود را فریب داده خود را به حالت نزع و انمود و کلیسایی در فرنی ساخته بود و آن کلیسا کشیشی داشت مانند اغلب ملاهای دهات ایران عامی، و بی‌خبر از لعن کشیشان دربارهٔ ولتر، در آن حالت ولتر آن کشیش را به عجله احضار کرد و جمعی از مهمانهای او را که در فرنی بودند شاهد قرارداد و درحضور آنها نان و قراس^۲ خورد و دعای احتضار شنید و بعد از دو سه روز از بستر بیرون آمد و از شهود و کشیش کلیسای فرنی سند مختوم گرفت. مقصود ولتر از این حیل و وسیله این بود که تدین

۱. تدلیساً = فریبکارانه، عوام‌فریبانه.

۲. Gras پرچربی، پیه دار، دنبه دار، با گوشت پخته و نیز روزهائی که در مذهب کاتولیک خوردن گوشت مجاز است و مخصوصاً سه روز آخر (فرهنگ فرانسه فارسی نفیسی).

خود را معلوم سازد. این عمل در فرنگ نزد دو فرقه ناملایم افتاد: فلاسفه که او را «متلون المزاج» و «بی ثبات» گفتند، و علمای دین و مقدسین که این عمل را «تمسخر» و «توهین» شناختند.

ولتر به تدابیر و وسائل، خود را از تعرض متعرضین محفوظ می داشت. و از چیزهائی که اسباب حفظ او شد، یکی مکتب وافر او بود که همه را نقد اندوخته داشت، دیگر مریدها و دوستان او بودند که در شورای خاص پادشاه فرانسه حاضر می شدند و نمی گذاشتند بی دینهای او شایع شود و اسباب تعرض به او گردد. ثالثاً کبر سن و وفور علم، او را محترم می داشت. از اینها گذشته غالباً تمارض می نمود و در بستر می غنود و پیری و کسالت مزاج را بهانه نموده هر چه می خواست می گفت و می کرد و کسی با او کاری نداشت و رسائلی را که در رد علمای دین می نوشت، به اسم خود امضا نمی کرد، اما به خرج خود به طبع می رسانید و مجاناً به مردم می داد و اگر از او مؤاخذه می شد، به قید قسم انکار می کرد. خلاصه به هر وضع که بود، در نهایت آزادی و بی قیدی، توهین دین عیسوی می نمود.

ولتر پنجاه سال نظماً و نثراً به تألیف کتب اشتغال داشت و در اواخر عمر، اغلب رقبا و معاندین او مرده بودند و دوستان او زیاد شده بودند. از کارهای او یکی این است که کمال عداوت را با ژان ژاک روسو که از علمای بزرگ آن عصر بود می ورزید، و این روسو غیر از روسوئی می باشد که پیش ذکر شد.

جوانمردی و کار خوبی که ولتر در این مدت متمادی کرد، این بود که دختر فقیری در فرانسه بود از نواده های کورنیل^۱ شاعر معروف. ولتر آن دختر را آورده تربیت کرد و مال بسیاری غیر از جهیز به او بخشید و به جوان معتبری او را شوهر داد و در شب زفاف او در مجلس می گفت: من در ادای این تکلیف مثل سرباز پیری هستم که حقوق دختر سردار خود را ادا کرده باشد. مقصود ولتر این بود که من نسبت به کورنیل شاگردم و او استاد.

در سال هزار و هفتصد و هفتاد و هشت (۱۷۷۸) ولتر به اصرار برادرزاده اش مادام دنین به پاریس آمد و در خانه یکی از اعظم منزل نمود. در این وقت نود

سال از عمر او گذشته بود. شاهزادگان و اعیان و اشرف و بزرگان و نجبا و علما و شعرا به استثنای مقدسین و کشیشان تماماً به دیدن او آمدند و هر وقت به جانی می‌رفت، زیاده از پنجاه هزار نفر در معبر، دور کالسکه او را می‌گرفتند و دعا و تمجید می‌نمودند.

بالجمله گردش و حرکت زیاده از حد عادت، و دید و بازدید پی در پی و مجالس پذیرائی و مهمانی، چرخ فرسوده بدن او را که بیست سال به ملایمت می‌گردید، نزدیک به آن نمود که از کار بیفتد. در این حال، رعاف^۱ شدیدی عارض او شد و بنیه او را به شدت ضعیف کرد. عجب آن که در این وقت جمعی از کشیشان و مقدسین - بعضی محض عصبیت و برخی برای شهرت - مصمم شدند که ولتر را در این آخر عمر مجبور به اعتقاد به مذهب عیسوی و کاتولیکی نمایند و او چون یقین به مرگ کرد، فریاد برآورده گفت: مردم این جهان، طوری غریب دریند خرافت و دام بلاهت افتاده‌اند و از آنجا که من به این کشیشهای شیاد که قول و فعل آنها یکی نیست اعتقادی ندارم، دور نیست که بعد از مردن، جسد مرا به مزبله اندازند. پس کشیش را طلبید و از او سند گرفت که ولتر اقرار به معاصی نمود و از مجمع کشیشان عفو خواست و به همان دین که متولد شده بود، درگذشت.

بعد از این واقعه، اتفاقاً رعاف ولتر رفع شد و از خوردن شرابه‌های مقوی مزاجش قوتی گرفت، دین و آئین را برکنار گذاشت و شرحی مبسوط در هجو کشیشها نگاشت. هر شب به تماشاخانه می‌رفت و از بازیها که خودش نوشته و یاد داده بود به رعایت ادب در حضور او می‌آوردند و هر وقت از تماشاخانه بیرون می‌آمد که به خانه رود، او را بر سر دست می‌بردند و متصل گل بر سر و روی او می‌افشاندند و او فریاد می‌کرد که ای مردم! شما می‌خواهید مرا در زیر برگ گل خفه کنید؟

مختصر در آن سن پیری، ولتر پی در پی قهوه تلخ می‌نوشت که او را به هیجان آرد و قوتی دهد، بلکه چند حب تریاک صبح و شام می‌خورد و باز می‌نوشت و تألیف می‌کرد و این جمله او را به شدت ضعیف نمود و به تدریج نسیان بر طبیعت او غالب گشت. و چون روز مرگش در رسید، کسان او کشیش را آوردند که تلقین عقاید به او

۱. رعاف = خون دماغ، آمدن خون از بینی.

نماید. کشیش گفت: بشناس حضرت عیسی را که خدا است و پسر خدا. ولتر روی خود را از او گردانیده گفت: به خدای حقیقی شما را قسم می‌دهم که اسم این شخص را که خدای شما است، پیش من نیاورید. کشیش رو به حضار کرده گفت: این مرد، هذیان می‌گوید.

ولتر در آن روز بمرد. و آن سلخ ماه مه سنه هزار و هفتصد و هفتاد و هشت (۱۷۷۸) میلادی بود. سال عمر ولتر نود و چهار سال و سه ماه و ده روز شمسی می‌باشد.